روایت رفاقت نیروهای شهید حسن طهرانی‌مقدم به مناسبت سالگرد شهادت‌شان در ۲۱ آبان ۱۳۹۰

اقتدار موشکی ایران مرهون خون «شهدای اقتدار» است

احمد محمدتبریزی

۲۱ آبان ۱۳۹۰ از حافظه تاریخی مردم ایران پاک نمی‌شود. قرار بود آن روز مثل تمام روزهای پاییزی یک روز معمولی باشد اما حادثه‌ای تلخ، کام همه را تلخ کرد. آسمان تهران آن روز گرفته و ابری، نگران وقوع حادثه‌ای بود. از ظهر زمان زیادی نگذشته بود که انفجار پادگان شهید مدرس بیدگنه همراه با لرزاندن تن تهران و کرج، دل خیلی از مردم را لرزاند. پاسداران زیادی مثل روزهای دیگر در پادگان مشغول کار بودند و این حادثه خانواده‌هایشان را با نگرانی مواجه کرده بود. آنها که عزیزان‌شان در این پادگان مشغول خدمت بودند خودشان را به نزدیکی‌های محل انفجار رساندند تا خبری به دست بیاورند اما خبر تلخ بود و کوتاه؛ در این حادثه تعدادی از پاسداران انقلاب اسلامی به همراه فرمانده رشیدشان، حاج حسن طهرانی‌مقدم به شهادت رسیده بودند.

اشک‌های آسمان

غروب آن روز بغض آسمان ناگهان ترکید. آسمان شروع به باریدن کرد و اشک‌هایش بر سر مردم شهر ریخت. آن شب فضای کرج و پایتخت بسیار دلگیر و غم‌انگیز بود. ۳۹ نفر از بهترین کسانی که سال‌ها شب و روز برای موفقیت و استقلال و اقتدار در عرصه موشکی در این پادگان تلاش می‌کردند شب عید غدیر سال ۹۰ آسمانی شدند. خبر شهادت پاسداران که در شهر پخش شد، نزدیکان شهدا خودشان را به خانه‌های‌شان رساندند. در بعضی از محله‌های استان البرز ولوله‌ای برپا شده بود. بعضی از محل‌ها چندین شهید داده بودند و فضای محله را به طور کل تغییر داده بودند. مثل یکی از کوچه‌های شهرک هفتم تیر که دو شهید را تقدیم کرده بود. دو شهید که از جوان‌های دوست‌داشتنی محل بودند و حالا با شهادت‌شان تمام کوچه و محله را تحت تأثیر قرار داده بودند.

کسی از اهل محل فکر نمی‌کرد که آن روز صبح وقتی علی کنگرانی فراهانی و سیدمحمد حسینی از خانه به محل کارشان در پادگان می‌روند، کسی دیگر آنها را نخواهد دید. حتی از پیکرشان چیز زیادی نمانده بود، این را دوستان‌شان، وقتی که زیر تابوت‌شان را گرفته بودند، متوجه شدند. تابوت‌ها سبک بود و این معنی را می‌داد که از پیکرهای جوان‌های رشید محل تنها یک دست یا یک پا آمده است.

در آرزوی سرداری

شهید کنگرانی را بیشتر اهل محل می‌شناختند. جوانی خنده‌رو، خوش‌رو و فعال که به واسطه فعالیت‌های فرهنگی‌اش در محله بسیار شناخته شده بود. عاشق فرمانده‌اش حاج‌حسن طهرانی‌مقدم، پادگان محل خدمتش و شغلش بود. صبح‌ها از اولین ساعات روز در پادگان کارش را شروع می‌کرد و بعضی شب‌ها تا زمان زیادی در محل کار می‌ماند. شهید طهرانی‌مقدم به خوبی شهید کنگرانی را می‌شناخت و مثل دو چشمانش به او اعتماد داشت. کار سخت پادگان، شهید کنگرانی را نه تنها خسته نمی‌کرد بلکه در دلش چراغ امید را روشن می‌کرد. او می‌دانست به واسطه همین کارها ایران یک روز قدرت موشکی منطقه خواهد شد و این قدرت نظامی حکم بازدارندگی را برای کشور دارد. وقتی شهید کنگرانی کارهای مستمر فرمانده‌اش را می‌دید، می‌دانست این شب‌زنده‌داری‌ها و کارهای سنگین حتماً یک روز نتیجه خواهد داد و دستاوردهای بزرگی برای ایران خواهد داشت. شهید کنگرانی که آرزویش سرداری در سپاه بود، به آینده ایران خوشبین بود و از اینکه در چنین مجموعه‌ای خدمت می‌کند، احساس رضایت داشت.

شهید کنگرانی به شهدا علاقه زیادی داشت و هر زمان که فرصت می‌کرد به مزارشان سر می‌زد. اگر به بهشت زهرا(س) می‌رفت از صبح تا شب با شهیدان بود. وقتی از او می‌پرسیدیم چقدر زیارت شهیدان طول می‌کشد؟ می‌گفت: من به همه قبور شهیدان سر می‌زنم. یک روز که با بسیجیان پایگاه به بهشت زهرا رفته بودند، دوستانش در کنار مقبره شهید آوینی از او فیلم می‌گرفتند. علی با سیدمحمد حسینی راه می‌رفت که یکی از دوستانش به او گفت شما شهدای آینده‌اید، شهید کنگرانی لحظه‌ای در فکر فرورفت، سپس خندید و رفت. آرزوی قلبی‌اش شهادت بود ولی آن لحظه به این فکر کرد که مگر در این زمانه کسی شهید می‌شود و او چقدر با شهادت فاصله دارد. پس از چند سال آن جمله داخل فیلم به حقیقت پیوست. شهید کنگرانی زودتر از آنچه فکر می‌کرد سرداری‌اش را گرفت و با افتخار و شهادت این دنیای فانی را ترک کرد.

سرباز گمنام امام زمان(عج)

کمی آن‌سوتر از منزل شهید کنگرانی، شهید حسینی ساکن است و زندگی می‌کند. جوانی مجحوب و سر به زیر که اهل محل جز خوبی چیز دیگری از او ندیدند. شهید حسینی در رفتارش آرامش و طمأنینه خاصی داشت و ادب و متانت در رفتار و سکناتش سرازیر بود. شهید حسینی با هدف خدمت به انقلاب و پیشرفت کشور در سال ۱۳۸۴ وارد سپاه پاسداران شده بود و می‌گفت ما سربازان گمنام امام زمان(عج) هستیم و بسیار به این موضوع افتخار می‌کرد. عقیده‌اش این بود که بتواند هر جایی که هست به دشمنان اسلام و مخصوصاً اسرائیل ضربه وارد کند.

برادر شهید حسینی درباره ارتباط نزدیک شهید طهرانی‌مقدم با شهید چنین می‌گوید: «شهید طهرانی‌مقدم برادرم را خیلی دوست داشت. در بیشتر نمازها و مراسم‌ها محمد پشت سر ایشان هست. حتی موقع عروسی محمد، شهید طهرانی‌مقدم به عروسی‌اش آمد. ایشان به عروسی کسی نمی‌رفت ولی به عروسی محمد آمد. چون می‌گفت سید است باید در مجلسش حاضر شد. همکارهای محمد می‌گفتند شهید طهرانی‌مقدم هر وقت می‌خواست پروژه‌ای را افتتاح کند می‌گفت نخست سیدها نزدیک بیایند و می‌گفت شما برکت مجموعه هستید و پروژه باید با سیدها شروع شود. هر وقت تست‌شان جواب می‌داد یک سفر مشهد می‌رفتند. نیروهای شهید طهرانی‌مقدم تیم جالبی را تشکیل داده بودند و خیلی خدایی و روحانی بودند.»

نیروی جسور

شهدای بیدگنه یاران باوفایی بودند. آنها در دوران حیات، در لحظات تلخ و شیرین زیادی کنار هم بودند و در همه حال پشتیبان یکدیگر بودند. رفاقت را به معنای واقعی‌اش در حق همدیگر تمام کرده بودند. همه با وجود اینکه گوش به فرمان فرمانده‌شان شهید طهرانی‌مقدم بودند، رفاقتی صمیمی نیز با او داشتند. در عین همکاری جوی دوستانه بین‌شان برقرار بود و تقدیر خداوند بر این بود که این جمع همراه با هم آسمانی شوند.

> شهدای پادگان شهید مدرس بسیار مظلومند. از جمع دوستان کسی نماند تا روایتگر جهاد رفقایش باشد. همه با هم با یک هدف آمدند و همه با هم در یک روز آسمانی شدند. آنها رفاقت را در حق همدیگر تمام کرده بودند. حالا در میانه پاییز ۱۳۹۸، هرگاه خبری از اقتدار موشکی ایران اسلامی می‌خوانیم، بهتر درک می‌کنیم برای رسیدن به امروز چه روزهای سختی پشت سر گذاشته شده است

شهید مهدی دشتبان‌زاده، از فرماندهان شهید کنگرانی و از دوستان شهید حسینی بود. مردی که در نگاه اول جدی و خشک به نظر می‌رسید ولی پس از آشنایی بسیار گرم، خودمانی و اهل بگو بخند بود. او که در دوران دفاع مقدس در لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله(ص) حضور داشت و چندین بار نیز مجروح شده بود، با پایان یافتن جنگ به استخدام وزارت دفاع درآمد تا دوره‌ای تازه در زندگی‌اش شروع شود.

زندگی شهید دشتبان‌زاده با جهاد گره خورده بود. هرجا نیاز به کار و خدمت بود، شهید دشتبان‌زاده خستگی‌ناپذیر ظاهر می‌شد. جسارت و مهارت او که با تجربه سال‌ها جنگ تحمیلی آمیخته شده بود، از چشمان دقیق سردار جهاد خودکفایی، حسن طهرانی‌مقدم، دور نمانده بود و چیزی نگذشت که مهدی دشتبان‌زاده به فرماندهی پادگان شهید مدرس انتخاب شد. وقتی شهید طهرانی‌مقدم از شهید دشتبان‌زاده دعوت به کار کرد، او از مسئولیت‌های سنگین کار آگاه بود باز با این حال با جان و دل پذیرفت. از همان نخستین روزهای تکمیل پادگان شهید مدرس، در کنار شهید طهرانی‌مقدم حضور داشت و پا به پایش برای کامل شدن کارهای پادگان تلاش کرد. زمانی که کارهای پادگان به پایان رسید، تمام تلاشش را برای انتقال تجربیات و دانشش کرد. برای بچه‌های پادگان فقط یک فرمانده نبود. هم معلم بود و هم مثل یک پدر برایشان دلسوزی می‌کرد.

شبی که حادثه انفجار در پادگان رخ داد، مادر شهید خواسته بود که پسرش به پادگان نرود و همراه خانواده به مراسم عروسی یکی از خویشاوندان برود، ولی شهید در پاسخ می‌گوید حاج‌حسن پادگان است، مگر می‌شود کارم را رها کنم و پیش زن و بچه‌ام باشم؟ شهید دشتبان‌زاده تمام زندگی‌اش را وقف کار کرده و با جان و دل برای هر کاری آماده بود.

رفاقت‌های ماندگار

شهید مهدی نواب و شهید محمد سلگی نیز رفاقتی صمیمی با حاج‌حسن طهرانی‌مقدم و دیگر نیروهای پادگان شهید مدرس داشتند. شهید نواب، شهید سلگی و شهید حسن طهرانی‌مقدم سه دوستی بودند که از سال‌های جنگ همکاری خود را شروع کردند و بعد عرصه موشکی تا شهادت همکاری خود را ادامه دادند.

حاج‌حسن، آقای سلگی و نواب را خیلی دوست داشت و همیشه می‌گفت اینها آچار فرانسه‌های کار من هستند و اگر نباشند کارم لنگ است. از جرثقیل بگیرید تا موشک. از سمعی بصری تا امور دفتر. همه کارها را خود این دو نفر به همراه حسن‌آقا انجام می‌دادند. کلاً کار آنها سه نفری با هم اداره می‌شد.

در پادگان شهید مدرس چند نیروی دیگر نیز یکدل و متعهد خدمت می‌کردند. شهید منصوریان، شهید ملانوروزی، شهید جهانگیری، شهید میرحسینی و شهید حسینی فردویی نام دیگر شهدای اقتدار است. شهید حسن طهرانی‌مقدم با اتکا به نیروهایش میراث گرانبهایی را برای ایران امروز به جا گذاشت. آنها در مجموعه‌ای یکدل و صمیمی با تکیه بر توان و تخصص خودشان انجام سخت‌ترین کارها را ممکن می‌کردند. شهید طهرانی‌مقدم به نیروهایش اعتماد به نفس داده بود و آنها فهمیده بودند با اراده خویش و با توکل بر خدا بر هر کاری فائق خواهند آمد.

هشت سال از شنیده شدن صدای انفجار مهیب پادگان بیدگنه می‌گذرد و این حادثه هنوز برای خانواده شهدا کهنه و قدیمی نشده است. هر سال خانواده شهدا به یاد عزیزشان در بهشت زهرا گرد هم جمع می‌شوند تا یاد و خاطره شهیدشان را زنده نگه دارند. شهدای پادگان شهید مدرس بسیار مظلومند. از جمع دوستان کسی نماند تا روایتگر جهاد رفقایش باشد. همه با هم با یک هدف آمدند و همه با هم در یک روز آسمانی شدند. آنها رفاقت را در حق همدیگر تمام کرده بودند.

حالا در میانه پاییز ۱۳۹۸، هرگاه خبری از اقتدار موشکی ایران اسلامی می‌خوانیم، بهتر درک می‌کنیم برای رسیدن به امروز چه روزهای سختی پشت سر گذاشته شده است. شهید طهرانی‌مقدم با جمع نیروهایش، رفاقت کردن، کار جهادی کردن و خودکفا بودن را یادمان دادند. امنیت امروز ایران مرهون خون این شهداست که در گمنامی و سادگی وظیفه‌شان را انجام دادند و بر توان نظامی کشور افزودند. مسیری که آنها آغاز کردند نتایج درخشانی برای کشور داشته است و چشم نامحرم ابرقدرت‌ها و کشورهای دیگر را از کشور دور نگه داشته است. چه تناسب زیبایی پیدا کرده نام شهدای اقتدار با اقتداری که امروز کشورمان در صحنه جهانی دارد. اقتدار امروز ایران ثمره خون شهدای اقتدار است.

شهید کنگرانی(سمت راست) و شهید دشتبان‌زاده در کنار شهید تهرانی‌مقدم

یادکرد

گوشه‌ای از ویژگی‌های طلبه شهید حبیب روزی‌طلب

نمی‌خواست ذره‌ای از جسمش بر خاک بماند

شهید حبیب روزی‌طلب را باید یکی از خاص‌ترین شهدای دفاع مقدس دانست. شهیدی که در رشته جامعه‌شناسی دانشگاه تهران قبول شد ولی یک ترم بیشتر در دانشگاه درس نخواند. به خاطر تعطیلی دانشگاه‌ها در اول انقلاب، قید درس و تحصیل را زد و دوباره راهی زادگاهش، شیراز شد. او در شیراز در محضر آیت‌الله سیّدعلی‌محمّد دستغیب حضور پیدا کرد و با تمام وجود خود را در معرض تربیت ایشان قرار داد. روایت‌های حضور شهید روزی‌طلب در جبهه، روایتی عاشقانه میان خالق و مخلوق است که نشانی از پاکی روح این شهید بزرگ دارد.

شهید روزی‌طلب حالت‌های عارفانه خاصی داشت. این را بسیاری از همرزمان و بزرگان آن روزها اذعان می‌کنند. خاطرات و دست‌نوشته‌های شهید به روشنی تصویری از درونیات و احساس پاک او را به تصویر می‌کشد. او در زمان پیروزی انقلاب اسلامی جوانی ۱۸ ساله بود ولی چون مردی جهان‌دیده رفتار می‌کرد و سخن می‌گفت. خلوص و ویژگی‌های رفتاری‌اش جاذبه زیادی برای دیگر رزمندگان داشت و آنها را شیفته خود می‌کرد.

شهید روزی‌طلب از حضرت آیت‌الله حاج‌سیدعلی‌محمّد دستغیب با حالت خاصّی یاد می‌کرد، احترام وافری برای ایشان قائل بود، علاقه و محبّت عجیبی به ایشان ابراز می‌کرد، بسیاری از دستاوردهای روحانی و معنوی خویش را از برکت وجود ایشان می‌دانست و همواره ملازم منبر و سخنان و مسجد ایشان بود و نشست‌ها و جلسات خصوصی و جلسات اهل راز و سرّ داشت. شهید حبیب روزی‌طلب به یکی از دوستان‌شان می‌گویند: می‌خواهم به جبهه عزیمت کنم. که آن دوست چنین می‌گوید: چرا شما این پنج، شش ماه گذشته به جبهه نرفتید؟ گفتند: آقای دستغیب به من اجازه نمی‌دادند و تمام عمرم بدون اجازه آقاسیدعلی‌محمد دستغیب هیچ کاری انجام ندادم و دیروز خدمتشان بودم و به من اجازه عزیمت به جبهه را دادند.

آیت‌الله العظمی نجابت(ره) تفسیری زیبا از شهید روزی‌طلب داشتند. در یکی از کلاس‌های درس‌شان صحبت از حبیب روزی‌طلب که هنوز در قید حیات بود، می‌شود و ایشان می‌فرماید: «حبیب از این جهت به مقام آقای قاضی رسیده است امّا خودش نمی‌فهمد. فقط فرقی که او با آقای قاضی دارد این است که حبیب صددرصد از خودش بدش می‌آید و این اشتباه است. باید حدود ۱۰ درصد انسان از خودش بدش نیاید تا بتواند در این نشئه زندگی کند. آقای قاضی چند درصدی برای خودشان گذاشته بودند که می‌توانستند زنده بمانند. اگر کسی صددرصد از خودش بدش بیاید دیگر نمی‌تواند در این عالم بماند».

شهید روزی‌طلب در یکی از خاطراتش چنین می‌نویسد: «صبح پنج‌شنبه بر سر تربت شهیدان رفتیم. اوّل بار است که با مادرم به زیارت شهدا می‌روم. بر سر قبر تازه به خاک سپرده شده می‌رویم. جسمشان را می‌گویم. بعضی‌ها جسمشان هم به آسمان می‌رود.

> شهید روزی‌طلب از حضرت آیت‌الله حاج‌سیدعلی‌محمّد دستغیب با حالت خاصّی یاد می‌کرد، احترام وافری برای ایشان قائل بود، علاقه و محبّت عجیبی به ایشان ابراز می‌کرد، بسیاری از دستاوردهای روحانی و معنوی خویش را از برکت وجود ایشان می‌دانست و همواره ملازم منبر و سخنان و مسجد ایشان بود

یعنی که جسمشان هم از جنس روحشان می‌شود. این را بارها به بچه‌ها گفته‌ام: «هیچ دلم نمی‌خواهد از جسمم هم ذره‌ای بر خاک بماند. به بچه‌ها می‌گفتم اگر از جسمم اثری ماند بعد از دفن بر آن سنگی نیندازید و اگر سنگی گذاشتید روی آن اسمم را ننویسید.»

حضور شهید در عملیات محرم در آبان ۱۳۶۱ حال و هوای خاصی به جبهه و دیگر رزمندگان می‌بخشید. چنان زیارت عاشورا می‌خواند که هیچ کس را یارای آن نبود. روضه که می‌خواند رزمندگان حس می‌کردند که با تک‌تک سلول‌هایشان آن مصایب را درک می‌کنند. صوت دل‌انگیز قرآنش چنان بود که اشک از چشمان هر شنونده‌ای جاری می‌کرد. در شب شهادتش در پوست نمی‌گنجید. یکپارچه شور و شعف و عشق شده بود. همه از شمع وجود او نور می‌گرفتند و همه از حرارتش گرم می‌شدند. برای دیگر نیروها می‌خواند: «زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت/ کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد».

شهید روزی‌طلب پس از چند مرتبه مجروح شدن سرانجام در ۱۹ آبان ۱۳۶۱ در عملیات محرم در تپه ۱۷۵ شرهانی همان‌گونه که خود می‌خواست پیکرش مفقود شد و به گفته تعدادی از فرماندهان که همراه او بودند او در این عملیات و در آن منطقه حساس یک خط‌شکن به تمام معنا بود و با رشادت و شجاعت کم‌نظیری به مقابله با بعثیون کافر پرداخت که در همان جا نیز شربت شهادت نوشید.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۷۸۹

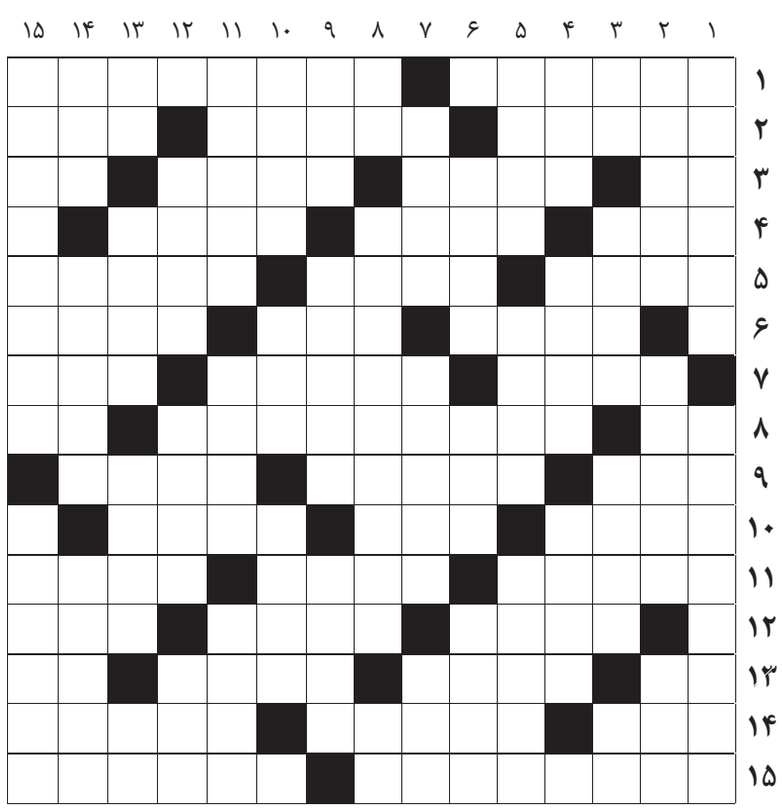

از راست به چپ

■۱- پرنیان؛ سیلک- پسر گشتاسپ و کتایون ■۲- حالت بین انگور و غوره- بخش چوبی تفنگ- فلسفه ارسطو ■۳- خیس- سوغات زلزله- نوعی تیر جنگی- عدد رمزی ■۴- گل خوشبو- خوراک ضبط صوت- کیسه کش حمام ■۵- محصول ساوه- بازار بی رونق- از نخست‌وزیران شاه ■۶- واحد پول لسوتو- نوبت بازی شطرنج- لحظات ■۷- کاریز- نخستین کشور آسیایی که اقدام به چاپ قرآن کرد- میوه باب گلو ■۸- عادت- کنایه از خاموش شدن و کم حرف زدن- خشکی ■۹- ابزار باغبانی- از شعرای بنام قرن نهم و دهم که مثنوی‌های لیلی و مجنون و شاه و درویش از آثار اوست- کشاورز ■۱۰- از ظروف آزمایشگاهی- میوه تنبل- تبهکاری ■۱۱- خدای یکتا- زیرک و هوشیار- کشور طرابلس ■۱۲- شایسته- قوه حافظه- از نام‌های خدا ■۱۳- سخن صریح- واسطه معامله- راه راست یافته- چهره شطرنجی ■۱۴- سال آذری- ساکنان- از پیامبران الهی ■۱۵- داستانی از نیکلای گوگول- ناوشکن ایرانی

از بالا به پایین

■۱- خریداری کردن- سدی بر روی رود ارس ■۲- در لطافت طبعش شکی نیست- یک دست لباس- پایتخت اوکراین ■۳- باران اندک- تالار- یاخته- نوعی حلوا ■۴- شهر شیشه‌گران آلمان- سبزه زار- نردباز ■۵- فال نیک- باقی‌مانده حساب- شهر و استانی به همین نام ■۶- کلمه تأیید خارجی- آسمان- پیروز ■۷- واحد شمارش مداد- داشتن آن کلید حل مشکلات است- دیبا و حریر ■۸- ضمیر اشاره- پرتوشناسی- فشرده ضایع شده! ■۹- درخت صابون- شهرآورد- کمک ■۱۰- تباه- خبرگزاری عربستان- کار امروز را نباید به آن سپرد ■۱۱- وسیله‌ای برای اندازه‌گیری زاویه- بچه چهارپایان- امام باقر همزمان با این خلیفه عباسی زندگی می‌کرد ■۱۲- مکان و آشیان- خودداری از پرداخت وجه حواله- زنگ ■۱۳- دریا- دشمنی دیرپا- نژاد ما- تلخ ■۱۴- سرشک- نوعی کنگره دوزی در حاشیه لباس- حصیر ■۱۵- بخش سردکننده موتور اتومبیل- عنوان حکمران مغول

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵				۶		۱
۹			۱		۷			
		۳	۲			۷		
۵							۸	
۷		۸						
			۶		۴			
	۳			۷				۶
	۲					۹		۵
				۱	۳			

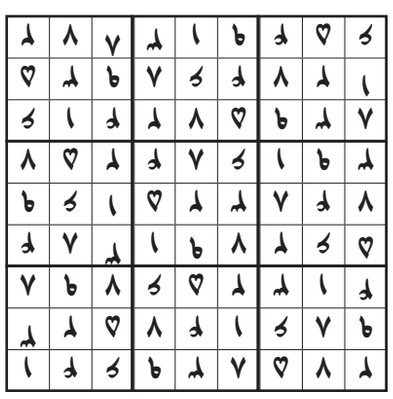

جدول کلمات متقاطع
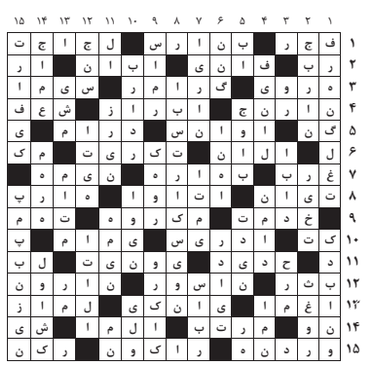
پاسخ جدول شماره ۵۷۸۸